



واژگان هفتم



- آب غوره گرفتن:** گریه کردن (کنایه)
- آراسته:** مزین شده، زیبا و مرتب شده
- آرمیدن:** آرام گرفتن، آسودگی
- آسایش:** آسودگی، زندگی آرام
- آفاق:** چ افق، اطراف
- آبد:** زمانی که آن را نهایت نباشد، جاودان، زمان آینده بسیار دور، زمان بی پایان؛ ابدی: همیشگی، جاودانه
- آئنا:** میانه‌ها، «در اثنای»: در میان، در بین
- إخلاص:** پاک دلی
- ادیب:** سخن‌دان، مفرد ادبا
- ارواح:** چ روح، روان‌ها
- اساس:** پایه، بنیاد
- استحکامات:** بناها و موانعی که برای دفع دشمنان می‌سازند
- استعداد:** توانایی، قابلیت؛ با استعداد: توانا، با قابلیت
- استقلال:** به آزادی کاری کردن، وابسته نبودن
- اوه:** نمونه، الگو
- اضطراب:** پریشان حالی، بی تابی
- اعتدال:** تناسب، هماهنگی و زیبایی
- اعتراف:** بر زبان آوردن حقیقت
- اعجاز:** کاری شگفت و عجیب انجام دادن، معجزه
- اعم:** عمومی‌تر، همگانی، عبارتی است برای مساوی و برابر قرار دادن دو چیز یا دو کس
- افق:** کرانه‌ی آسمان
- الحمد لله:** خدا را سپاس، سپاس ویژه خداست
- امام:** پیشوا، رهبر
- اندرز:** پند، نصیحت
- إن شاء الله:** اگر خداوند بخواهد
- انصاف:** عدل، دادگری
- إنعام:** پاداش، عطا و بخشش



- بارو پندیل:** اسباب و اثاثیه
- بالیدن:** فخر کردن، رشد کردن
- بامک:** بام کوچک
- بانگ:** فریاد، آوا
- بخسب:** بخواب
- برزن:** محله، کوچه، کوی
- برومند:** بارور، باثمر، پر بار
- برهان:** دلیل، حجت
- بصیرت:** آگاهی و بینش
- بعید:** دور، غیر ممکن
- بغض:** گرفتگی گلو از غصه و ناراحتی؛ بغض کسی ترکیدن: بر اثر اندوه با خشم به گریه افتادن
- بودن:** فهمیدن، پی بردن، خبردار شدن
- بوم:** زادگاه، سرزمین
- به‌رغم:** برخلاف، وارونه‌ی
- بهمان:** شخص یا چیزی که ناشناس و نامعلوم باشد، معمولاً با «فلان» به کار می‌رود
- بی‌توته:** شب را در جایی به سر بردن
- بی‌نوا:** بی‌خوراک
- بیم:** ترس
- پاره‌دوز:** کسی که کفش تعمیر می‌کند، پینه‌دوز
- پاورچین پاورچین:** آهسته و بی‌سر و صداه راه رفتن
- پروا:** ترس، بیم و هراس
- پزدادن:** خودنمایی کردن، تکبر کردن
- پژوهش:** تحقیق، جست‌وجو
- پیوند:** اتصال
- تأمل:** اندیشه کردن، فکر کردن
- تبسم:** لبخند زدن
- تجاوز:** گذشتن، فراتر رفتن



- تأمل:** اندیشه کردن، فکر کردن
- تبسم:** لبخند زدن
- تجاوز:** گذشتن، فراتر رفتن

تحمل: بردباری کردن، شکیبایی

تحمیل: کاری به زور بر عهده‌ی کسی گذاشتن

ترحیم: طلب آمرزش و مغفرت برای مُرده، درود فرستادن بر مُرده

تسویه: برابر کردن حساب

تقصیر: سهل انگاری، کوتاهی

تَقْلَد: کوشش، تلاش

تَنَقُّر: بیزاری، نفرت

تَوْش: توشه

توشه: خوراک، طعام، اندخته، لوازم زندگی

توصیه: سفارش

توفیق: سازگاری، موافقت



ثواب: پاداش، اجر آخرت



چریک: کسی که داوطلبانه می‌جنگد، سرباز شجاع

چلچراغ: چراغ، نوعی قندیل بزرگ که چراغ‌ها با شمع‌های فراوان در آن قرار می‌دهند.

چمیدن: نرم و آهسته و با ناز راه رفتن



خُجره: اتاق کوچک

حریص: زیاده‌جو، طمع کار

حک کردن: تراشیدن، خراشیدن

حیات: زنده بودن، زندگی

حیران: سرگشته، متحیر



خالصانه: پاک و بی عیب

خَدَسه: خراش، نقص و اشکال

خُرناسه: صدایی ناهنجار که از گلو یا بینی

شخص بیرون آید.

خصلت: خوی، ویژگی

خوار: ذلیل، حقیر

د

دایه: مادر
درازستی: ستمگری، زورگویی
دریوستین خلق افتادن: کنایه از غیبت کردن
دربخ: افسوس، حسرت
دلاویز: مطلوب، خوشبو، معطر، خوشایند
دَمساز: موافق، همدم، سازگار
دیدہ: چشم

ر

رأفت: مهربانی، نرم دلی
رزق: خوراک و روزی، غذا
رعنا: زیبا، خوش اندام
روا: سزاوار
روان: روح، جان
روضه: باغ، روضه‌ی رضوان = باغ بهشت (در روان خوانی «مرخصی» آنچه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر (ص) به‌ویژه در مراسم سوگواری امام حسین (ع) خوانده می‌شود: ذکر مصیبت و نوحه‌سرایی
رُولہ: فرزند (به زبان کردی)

ز

زائر: دیدارکننده، زیارت کننده
زالال: صاف، گوارا
زَمردین: منسوب به زمرد (سنگ قیمتی به رنگ سبز)
زمزمه: خواندن آرام و زیر لب
زنجره: نوعی حشره که از خود صدا تولید می‌کند، سیرسیرک

ز

زبان: خشمگین، خروشنده

س

سبو: کوزه سُفالی
سرنجه: دست، پنجه دست؛ قوی سرپنجه: نیرومند
سماجت: پافشاری، اصرار کردن
سوءظن: بدگمانی
سیم: نقره، فلزی گران بها، پول

س

شاعره: شاعر زن (البته کاربرد این واژه از نظر نگارشی توصیه نمی‌شود چون در زبان فارسی مؤنث و مذکر نداریم.)
شایان: سزاوار، شایسته، لایق
شعور: درک و فهم
شُکوه: بزرگی، جلال؛ باشکوه: شکوهمند، مجلل، دارای شکوه
شنیدستم: شنیده‌ام
شوفر: راننده
شوم: بد، نحس، نامبارک
شیفته: عاشق، دلداه

ص

صالح: نیکوکار، درستکار
صحن: میدان، حیاط
صخره: کوه سنگی، سنگ بزرگ
صداقت: دوستی، محبت، درستکاری
صلاح: درستی
صواب: درست، راست

ض

ضرب: خانه‌ی چوبین یا فلزی مشبک که بر سر مزار امام یا امامزاده یا بزرگان دین قرار دارد.

ط

طاغوت: سرکش، نافرمان
طاق: توان، نیرو، تحمل
طعم: مزه (چاشنی)
طفره رفتن: کوتاهی در کار، سر دواندن
طفولیت: کودکی، خردسالی

ظ

ظلال: چِ ظِل، سایه‌ها

ع

عارفان: مردان حق، عُرَفَا، خداشناسان
عازم: رهسپار
عبرت نمودم: تعجب کردن، شگفت‌زده شدم
عبیر: ماده‌ای خوشبو که از مُشک و گلاب و زعفران و... درست شده باشد
عجز: ناتوانی
عجز: پیرزن
عطا کردن: بخشیدن
عطش: تشنگی فراوان، شور و اشتیاق
عطوفت: لطف و محبت، مهربانی
عُلاف: بیکار، سرگردان، بلا تکلیف
عمار: ساختمان

ع

عنایت: بخشایش، لطف، توجه، احسان
عیال: خانواده، همسر
عین: شبیه، مانند

غ

غفلت: بی‌خبری، ناآگاهی
غلات: چِ غَلّه، گیاهانی مانند گندم، جو و ذرت
غنیمت شمردن: فایده و سود بردن از چیزی، قدر دانستن
غوغا: آشوب و فریاد، همه‌مه
غیرت: مردانگی، آبرو



هوش کلامی



مُصحف: کتاب، کتاب آسمانی، قرآن کریم
مُصاحِب: هم‌نشینی، گفت‌وگو
مُطبوعات: روزنامه‌ها و مجلات
مُظاهر: چ‌مظهر، جلوه‌گاه‌ها، نشانه‌ها
مُعارف: دانش‌ها، علوم
مُعاصر: هم‌دوره، هم‌عصر
مُعَبود: خداوند (آنچه مورد پرستش واقع می‌شود)
مُعصوم: پاک و بی‌گناه
مُعطر: خوشبو
مُفْتَخِر: سرافراز
مُقَدِّر: قدرتمند، توانا

مَكُنْ کردن: سکون و آرامش، درنگ کردن، توقف کردن

مُلک: پادشاهی، سرزمین
مُنَاجات: نیایش، دعا کردن
مُنارِه: گلدسته
مُنَدِیش: نیندیش، اندیشه مکن
مَواعِظ: چ‌موعظه، پندها و اندرزها
مَوذِی: آزاردهنده، نیرنگ‌کار
مَوْنَس: همدم، یار
مَوِیه: شیون و زاری، ناله، گریه



نَاسِتایی: صبحانه، آنچه پس از مدتی غذا نخوردن می‌خورند.
نَاکِزِر: ناچار
نَانموده: آشکار نشده، پنهان
نَاجِوا: آوا، صدای آرام
نَاصِب: بهره، قسمت
نَوایخ: چ‌نابغه، تیزهوشان
نَوکَاز: تازه‌کار، بی‌تجربه
نَوید: مژده، خبر خوش
نَهَض: قیام، خیزش
نَیرِز: ارزش ندارد

گِران‌بها: گران‌قیمت، باارزش
گُردان: واحدی نظامی
گِستَرده پُرکرد: پر گسترده کرد (مراد از پر در اینجا گلبرگ است)
گِل‌دسته: مناره
گِلِه: شکایت
گِلیم: نوعی فرش
گوشزد کردن: یادآوری کردن، تذکر دادن، به اشاره فهماندن
گیتی: جهان، دنیا



لحن: آواز، صدا، ایجاد حالتی در خواندن متن
لَعُو: بیهوده، باطل



مَأْمِن: پناهگاه
مَأواگرفتن: پناه گرفتن
مُتَعَبِد: شکرگزار، عبادت‌کننده
مَتَواضِع: فروتن، کسی که در رفتار و کردارش تکبر و غرور نباشد.

مَحَبوب: دوست‌داشتنی، معشوق
مَحزون: اندوهگین، غمناک
مَحْقِل: مجلس، انجمن
مَحْوَطه: میدان، محدوده، پیرامون
مَرَجِعیت: رهبری، پیشوایی، مرجع تقلید بودن
مَرَوّت: جوانمردی
مَزِدور: کسی که تحت فرمان حاکم ستمگر کار می‌کند، سرسپرده
مَسرّت: شادمانی، خوشحالی
مُشاعره: مسابقه‌ی شعرخوانی، از بر خواندن شعر در موضوع‌هایی مشخص و یا خواندن بیت‌هایی که با حرف معین آغاز شود.

فارغ: آسوده، راحت
فراغت: آسایش، آسودگی
فِرْسودگی: پیری، از کار افتادگی
فرصت: زمان مناسب
فروتنی: تواضع، خاکساری
فروغ: روشنایی، نور
فضل: بخشش، احسان
فلک: آسمان، چرخ، سپهر



قامت: قد و بالا
قُبور: چ‌قبر، گورها
قدر: اندازه، مقدار، ارزش
قرائت: خواندن
قُرْاضه: کهنه، فرسوده
قَرِیب: نزدیک، حدود
قَرِین: همراه
قَلَم‌زنی: هنر کندن نقض و نگار روی فلز
قُنداقه: دور پیچ کودک، ملحفه
قیام: برخاستن



کارکش: حل‌کننده‌ی مشکلات، آسان‌کننده‌ی کارها
کام: آرزو، میل، خواسته
کَسالت: بیمار بودن، بیماری، رنجوری
کُلون: قفل چوبی که پشت در نصب کنند و با آن در را ببندند.
کویه: هر یک از اتاق‌های ویژه‌ی مسافر در قطار راه‌آهن
کوش: سعی، تلاشگر



کَالَس: نوعی کفش، (کفش لاستیکی)

واژگان هشتم



افتادگی: کمبود
افعال: چ فعل، کارها
الهیة: خدایی
العطش: هنگام تشنگی گفته می شود، تشنه ام!
تشنه ام!
امیر: حاکم، فرمانده
اندر: در
انیس: همدم، انس گیرنده
ایثار: دیگری را بر خود ترجیح دادن
اینترنت: شبکه ای رایانه ای فراگیر



بالین: بالش، آنچه به هنگام خواب زیر سر نهند.
بحران: آشفتگی، آشوب
بخش: اقبال، عزت، خوشبختی
بخرد: دانا، عاقل
بَر: پهلوی، سینه
بَر: بیابان، خشکی
برکات: چ برکت، بسیاری نعمت، خیر و نیکی
بسج: آمادگی
بسنده: کافی، بس
بشارت: مژده دادن
بصر: بینایی، بینش، چشم
بعثت: برانگیخته شدن پیامبر (ص) از جانب خدا
برای هدایت مردم
بخض: کینه، دشمنی
بلندآوازه: معروف، مشهور
بُن جان: صمیم دل، ته دل
بوریا: حصیری که از نی می بافند
بنی آدم: فرزندان آدم (ع)، انسان
بُهی: متحیر شدن، شگفتی
بی ریا: بدون تظاهر و خودنمایی
بی محل: نابه جا، ناروا

آبله: نوعی بیماری واگیر که به صورت تاول روی پوست بدن ظاهر می شود.
آخر: دیگر، دیگری، بعد
آخر: پایان
آداب: چ ادب، رسم ها، روش های پسندیده، عاداتها
آمان: آرزو، امید
آز: طمع، حرص
آزادگی: جوانمردی، آزاده و آزاده بودن
آلایش: آلودگی
ارجمند: بالارزش، گرانبها
ارمغان: ره آورد سفر، سوغات
إخلاص: عقیده ای پاک داشتن، پاکی نیت
ارادت: دوستی از روی اعتقاد و ایمان، میل
ارشاد کردن: راهنمایی، به راه راست راهنمایی کردن
از پی کسی رفتن: به دنبال کسی رفتن
استعداد: آمادگی، توانایی
استعمار: زورگویی، سلطه جویی، این واژه در مفهوم سیاسی به معنی تسلط کشوری قدرتمند بر کشوری ضعیف به قصد استفاده از منابع طبیع یو ثروت کشور ضعیف است.
استعمال: به کار بردن، استفاده کردن
اسرار: چ سر، رازها
اُسْطُراب: ابزاری که دانشمندان علم ستاره شناسی در روزگار قدیم برای تعیین وضعیت ستارگان از آن استفاده می کردند.
اصلاح کردن: درست کردن، بهتر ساختن
اصول: چ اصل، ریشه ها، بنیادها
اعتبار: آبرو، قدر و ارزش
اعدا: دشمنان
اعماق: چ عمق، ته، ژرف
اغراض: چ غرض، خواسته ها، نشانه ها، اهداف

والا: برتر، عالی
وجد: خوشی فراوان، شور و هیجان؛ به وجد آمدن: خوشحال شدن، ذوق کردن
ورطه: میدان هلاکت، جای نابودی
وصی: جانشین پیامبر اکرم (ص)؛ در شعر حکیم فردوسی منظور از وصی حضرت علی (ع) است.



همت: تلاش، اراده، سعی و کوشش
هم نشین: یار، همراه، همسفر
هول بودن: ترسیدن، شتاب داشتن
هیئت: گروه، دسته، جمع



هوش کلامی



حسرت: افسوس، دریغ

حصار: دیوار

حکمت: دانش و معرفت

خلاوت: شیرینی

حماسه: دلیری، شجاعت

حیل: فریب و نیرنگ



خاستگاه: مبدأ، محلّ پیدایش

خاکدان: محلّ ریختن خاک‌روبه، در درس «قلم

سحرآمیز» مقصود از این واژه، «جهان و دنیا» است.

خاکسار: فروتنی، تواضع

خامه: قلم

خجَل‌وار: خجالت‌زده، شرمگین

خداوند: صاحب، مالک

خَدو: آب دهان؛ خدو انداختن: پرتاب کردن آب

دهان به نشانه تنفیر از کسی

خرسند: خشنود، راضی

خِرِف‌گسته: کم‌عقل، ویژگی کسی که بر اثر

پیری تباهی عقل پیدا کرده است.

خَز: نوعی جانور مانند سمور که از پوست آن لباس

تهیه می‌کنند (خزفروشان: باز پوستین‌فروشان)

خَس: شخص پست و فرومایه

خست: آجر، آجرخام

خل: آسیب، تباهی

خمپاره‌انداز: نوعی سلاح جنگی شبیه توپ

خوف: ترس، بیم

خَیْزالبشر: بهترین بشر

خیره‌وری: سرکش، گستاخ

خیرگی: حیرت، سرگستگی

خیل: جمع، گروه، دسته



دانشور: صاحب دانش

تمثیل: چ تمثال، شکل‌ها و تصویرها

توصیف‌کردن: صفات چیزی را بیان کردن،

وصف کردن

توطئه: نقشه کشیدن برای نابودی کسی یا

چیزی، ساخت و پاخت کردن

توفنده: پرخروش، خروشان، غوغاکننده

تَوَکَّل: کار خود را به خدا واگذار کردن

تیره‌رای: بداندیش



تَنّا: ستایش، شکر



جُتّه: بدن، پیکر

جزر: پایین رفتن آب دریا

جلوه: ظاهر، نمایان شدن، حضور، تجلّی

جمال: زیبایی، نیکویی

جود: بخشش، عطا

جولاه: بافنده، نسّاج

جَبِیپ: گریبان، یقه



چاپار: پیک، نامه‌بر، قاصد

چاشت: صبحانه، یک قسمت از چهار قسمت

روز که در آن چیزی بخورند.

چُرَبَکه: وسیله‌ای که در روزگار گذشته برای

شمارش اعداد از آن استفاده می‌شد.



حَبّ‌الوطن: میهن‌دوستی، عشق به سرزمین

حَدَقه: مردمک چشم، کاسه‌ی چشم

حَرَم: داخل مکان زیارتی و مقدس یا کل

مجموعه آن و اطرافش

حُرمت: احترام، عزّت

حَریم: مکانی که دفاع از آن واجب باشد، قلمرو،

پاس‌داشتن: نگاه داشتن، مراقبت کردن، احترام

گذاشتن

پَرَدل: شجاع

پرستار: فرمانبردار، مطیع (در بیت ۳ ستایش)

پرفرازو نشیب: پر از سختی و آسایش

پشته: توده، انبوه

پَلَسَتی: آلودگی، ناپاکی

پندار: وهم، گمان، فکر، خودخواهی

پویک: هُدهُد، شانه به سر

پوزش‌پذیر: پذیرنده‌ی پوزش

پوک: غلاف فشنگ بی‌سرب و باروت

پویدن: رفتن (نه با شتاب و نه به آرامی)

پیراسته: آراسته، پاکیزه

پیک: فرستاده، نامه‌رسان، قاصد



تاب: توانایی، تحمل

تاکید: پافشاری

تاَمَل‌کردن: اندیشیدن، درنگ کردن

تَبّار: اصل، نژاد

تبعید: دور کردن، راندن

تبلیخ: رساندن پیام یا خبر یا مطلبی به مردم

تَبیدن: جنبیدن یا حرکت کردن پی‌درپی،

بی‌قراری و اضطراب داشتن

تحریم: منع کردن، جلوگیری و محدود کردن

چیزی

تَدَکّر: به یاد آوردن، پند گرفتن، یادآور شدن

تراکم: انبوهی

تعالیم: چ تعلیم، آموزش‌ها

تعلّل: بهانه آوردن، کوتاهی کردن

تعهد: کاری را به عهده گرفتن، پیمان بستن

تکاپ: کوشش، رفت‌وآمد همراه با شتاب

تخلیص: خلاصه کردن، چکیده، کوتاه کردن



ع **عَجول:** شتابان، آنکه کارها را با عجله انجام دهد.
عرصه: میدان، قلمرو
عزت: سرافرازی، ارجمندی
عطا: بخشش، انعام
عفو: بخشایش، از خطای کسی درگذشتن
عیان: آشکار، ظاهر



غزا: جنگ کردن در راه خدا، پیکار
غفلت: فراموش کردن، بی خبری
غلاف: پوشش، محل قرار گرفتن چاقو و شمشیر
غنیمت: مناسب دانستن، بهره بردن



فتوا: زای عالم دینی در حکم شرعی
فراز: بلندی، بالا
فرازنده: افرازانده، بلندکننده، برپاکنده
فر: شکوه
فرزادگی: دانایی، علم
فرط: زیاده روی، در گذشتن از حد، شدت
فروتن: متواضع، نور
فروغ: روشنایی، نور
فرهنگ: دانش، تربیت، مجموعه ای آداب و سنن
دینی و ملی یک سرزمین

فرهیخته: ادب آموخته، علم آموخته
فضایل: ج فضیلت، خوبی ها، برتری ها
فضیلت: برتری، ارزش های اخلاقی
فقیه: دانشمند، آنکه به احکام شرع عالم است.
فلان: واژه ای است برای اشاره به شخص
غیر معلوم، بهمان
فلسفه: علم به حقایق موجودات به اندازه ی
توانایی بشر
فی المجلس: در مجلس، فوراً، همان دم

زمنه کردن: آرام و زیر لب خواندن
زنهار: واژه ای است که برای آگاهی دادن و هشدار
به کار می رود، بهره یز



سبا: نام سرزمینی در عربستان قدیم که ملکه آن
به نام بلقیس مشهور است
سیند: مقدس، ارجمند
ستوار: مخفف استوار، پایدار، ثابت
سحرآمیز: آمیخته به جادو، فریبنده
سدره المُنتهی: درختی در آسمان هفتم که در
سوره نجم (قرآن) هم از آن، یاد شده است
سُفتن: سوراخ کردن



شرم: خجالت
شط: رود بزرگ
شفیع: شفاعت کننده، خواهشگر
شمالی: چهره، شکل، تصویر بزرگان دینی
شیوع: فاش شدن، آشکار شدن، همه گیر شدن



صبا: بادی خنک که از جانب شمال شرقی می وزد.
صدراعظم: نخست وزیر
صفا: پاکی، پاک دلی، پاکیزگی، خلوص
صورنگر: نقاش، پدیدآورنده ی نقش



طایر: پرنده، پروازکننده
طراوت: شادابی، تازگی
طلعت: درخشندگی
طنین: آهنگ، انعکاس صدا



ظفرمند: پیروز، فاتح

دبی: وحشی گری
درازنا: طول، درازا
در عین نابوری: غیرقابل باور بودن، حالت
غیرقابل پذیرش

درم: پول نقره یا طلا
درون مایه: اصل هر چیز، محتوا
دربخ و زبیدن: کوتاهی کردن، مضایقه کردن،
خودداری کردن از انجام کاری

دستگیر: یاریگر، مددکار
دعوی کردن: ادعا کردن
دغل: فریبکاری، مکر و حيله، ناراستی
دفتر: کتاب، مجموعه شعر و نوشته، دیوان
دفع: راندن، دور کردن

دلبد: دوست داشتنی، محبوب
دلق: نوعی جامه پشمین که فقیران می پوشند
دولت: نیک بختی، اقبال، شوکت



ذکاوت: تیزهوشی



روزی: خوراک
رژیم بعث: حکومتی که صدام حسین، رئیس جمهور
معدم عراق، ریاست آن را به عهده داشت.

رسا: بلند، واضح
رُشاد: دلیری، شجاعت
رشد: خوش قد و قامت، دلیر
رضا: خرسندی، رضایت

روایت: بیان کردن مطلب یا خبر
روشن رای: نیک اندیش
رویین تن: آن که بدنی نیرومند دارد و ضربه
اسلحه بر او اثر ندارد.



زایا: زاینده، آفریننده، خلاق



مؤثر: اثر کننده، اثر گذار

مهارت: ماهر بودن در کاری، استادی



ندامت: پشیمانی، تأسف

نژاده: اصل، نجیب

نژند: اندوهگین، غمناک، سرد و بی روح

نستوه: خستگی ناپذیر

نشیب: سرازیری

نواژنده: آنکه نوازش و مهربانی کند.

نیت: قصد، آهنگ، عزم

نیرنگ: سرح، جادو



واقف: آگاه، مطلع

واکسینه شدن: ایمن شدن در برابر یک یا چند

بیماری عفونی از طریق واکسن زدن

والای: ارجمندی؛ والا؛ ارجمند، باشکوه

ولایت: رهبری دینی، سرپرستی

ولایت فقیه: حکومت و اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی

توسط فقیه جامع‌الشرایط



هان: آگاه باش

هدهد: شانه به سر، مرغ سلیمان (ع)

هراینه: به یقین، مطمئناً، بی گمان

هلهله: فریاد شادی

همگنان: همگان، همه

هتجار: روش، رفتار، قاعده، معیار

هوا: میل و آرزو، خواسته و خواهش



یل: شجاع، دلاور

متعالی: بلند، برتر، والا

مجمع‌الجزایر: مجموعه‌ای از چند جزیره که در

کنار یکدیگر قرار دارند.

مُحاربه: جنگیدن

مُحال: ناشدنی، غیرممکن

محتوا: مفهوم، درون مایه

محوطه: جایی که گرداگرد آن را دیواری احاطه

کرده باشد.

مخاطب: کسی که با او سخن گفته می‌شود

مخوف: ترسناک، بیمناک

مَد: بالا آمدن آب دریا

مرجع تقلید: مجتهدی که در مسائل دینی از او

تقلید کنند.

مرحمت: مهربانی، لطف

مُرشد: هدایت کننده، راهنما

مستمع: گوش دهنده، شنونده

مُسرور: شاد، خوشحال

مسلماً: قطعاً، یقیناً، بی گمان

مُشَقَّت: رنج، سختی؛ پرمشَقَّت: همراه با رنج و

سختی زیاد

مصمم: پابرجا، استوار و ثابت

مضيقه: تنگنا، سخت گیری کردن

معتَرَف شدن: اقرار کردن، اعتراف کردن

معیار: اندازه، وسیله‌اس که با آن چیزی را

بسنجند؛ ملاک، مقیاس

مکث: درنگ کردن

مُنْتَهَا (مُنْتَهی): به پایان رساننده، آخر

منحرف: کج شده از راه راست

مُنْزَه: پاک، بی عیب

مُنْسَخ: خوی، عادت

منشأ: محل پیدایش، سبب

منطقی: آن چه از روی منطق و تعلق باشد.

مواج: خروشان، پر موج و متلاطم

مواجه: روبه‌رو شدن

موضع: جایگاه، محل



قند در دل کسی آب کردن: کسی را خوش حال کردن

قیام: به پا خاستن، برخاستن، خیزش



کائنات: ج کائن، موجودات، پدیده‌ها

کاشف: آشکار کننده، کشف کننده

کام: قسمتی از دهان، دهان

کاهلی: سستی، تنبلی

کرامت: بزرگواری، جوانمردی

کُنه: پایان و حقیقت چیزی، ذات

کینه‌جو: ستیزه‌گر



کُرد: پهلوان، نیرومند

گل کامکار: نوعی گل بسیار سرخ و زیبا

گوا: گواه، دلیل، شاهد

گوهر: مروارید



لختی: اندکی، مقداری

لهجه: شکلی از زبان و گفتار که با نشانه‌هایی از

زبان محلی تکلم شود

لیاق: شایستگی



مایه: اساس، پایه

ماوا: پناهگاه، جای امن، جایگاه

ماورا: پشت سر، آن سوی، درپی، آن چه در پشت

چیزی باشد.

ماهیت: حقیقت، ذات، چیستی

متانت: وقار، استوار بودن

متفق: هم فکر، هم رأی، هم‌داستان

متواضع: فروتن، افتاده

واگان نهم



آبشخور: سرچشمه، جایی که از آن می‌توان آبی گوار نوشید.

آذرخس: درخشش برق آسمانی، صاعقه

آرام جای: جای آسایش، محل آرامش

آزادگان: چ آزاده: انسان‌های اصیل و نجیب، جوانمردان

آستان: درگاه، حضور، جناب

آوخ: آه و افسوس

آورگاه: پهنه‌ی پیکار، میدان جنگ

آوند: لوله‌های باریکی در ساختمان گیاهان که در آنها مایعات غذایی برای تغذیه‌ی یاخته (سلول) جریان دارد

آیات: چ آیه، نشانه‌ها، علامت‌ها، هر عبارت قرآن که بدان وقف کنند.

احزان: چ حزن، اندوه‌ها، غم‌ها

استراق سمع: پنهانی گوش کردن، دزدیده گوش کردن

استماع: گوش دادن، شنیدن

استقرار: قرار یافتن، آرام گرفتن

اسخال: جایی را به زور گرفتن، مکانی را تحت تصرف درآوردن

اصحاب: یاران، چ صاحب

اصل: نژاد، تبار

اعظم: بزرگ‌تر، بزرگوارتر

اقتناع: خشنود ساختن، قانع کردن

الوان: چ لون، رنگارنگ

انعام: بخشش، نعمت دادن

انگاستن: تصور کردن، پنداشتن



باشندگان: ساکنان، حاضران، چ باشنده

بساط: فرش، گستردنی، هر چیز گستردنی مانند

فرش و سفره

بصیرت: زیرکی، روشن بینی

بعید: دور (مخالف نزدیک و قریب)

بن: ریشه، ته، انتها

بنیاد: پایه، اصل، ریشه

بوم و بر: سرزمین

بیننده: چشم، کسی که می‌بیند، در شعر فردوسی مقصود از «بینندگان»، دو چشم یا چشمان است.



پندار: خودپسندی، گمان

پویه کردن: دویدن

پیامد: نتیجه، سرانجام

پیر: مُرشد، راهنما



تار: تاریک، مخالف روشن

تائی: آهستگی

تب و تاب: شور و هیجان، پُر تب و تاب: سرشار از شور و هیجان

تپنده: بی‌قرار، لرزان و جنبان

تداعی: از یک معنی به معنی دیگر پی بردن، به یاد آوردن

تدبیر: چاره‌اندیشی، پایان کارها را پیش‌بینی کردن

تدریج: آهسته آهسته، درجه‌به‌درجه پیش رفتن

ترجیح دادن: برتری دادن، چیزی را بر چیزی دیگر برگزیدن

تسبیح: خدا را به پاکی یاد کردن، نیایش کردن

تضرع: زاری کردن، حالت دعا و التماس

تعالی: بلندپایه، بلندمرتبه

تعرض: حالتی از اعتراض به خود گرفتن

تقدیر: فرمان خدا، قسمت و سرنوشتی که خداوند برای بندگان هود معین فرموده است.

تل: تپه، بلندی، هر چیزی که بر روی هم انباشه شود.

تنبیه: هوشیار کردن، آگاه ساختن کسی بر کاری

تندیس: پیکره، مجسمه

تیندن: تار بافتن کرم ابریشم یا عنکبوت، بافتن

تواضع: فروتنی کردن

توبه: کیسه بزرگ

توفیق: تأیید الهی، سازگار گرداندن کارها از سوی خدا براساس خواهش بنده

تُهمت: گمان بد، نسبت ناروا دادن به کسی



جابه: مقامد، درجه، شکوه

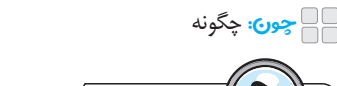
جذب: کشش، جاذبه

جواهر: ج جواهر، گوهرها

جوهر: اصل؛ جوهر دانایی: اصل و اساس آگاهی و هوشیاری



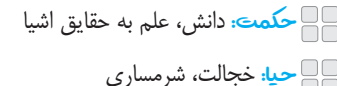
چگون: چگونه



حُقه: جعبه، ظرفی کوچک که در آن جواهر یا چیزهای دیگر نگهداری می‌شود.

حکمت: دانش، علم به حقایق اشیا

حیا: خجالت، شرمساری



خُرسندی: خشنودی، شادمانی

خرقه: لباس، جامه‌ی عارفان و درویشان

خروار: خربار، مقدار بار یک خر، معادل ۳۰۰ کیلوگرم

خسته: دردمند، آزرده، مجروح

خُصال: چ خصلت، ویژگی‌ها؛ نیکو خصال: دارای اخلاق پسندیده

خصلت: خوی، ویژگی

خضوع: فروتنی کردن، تواضع

خُمبار: نوعی گلوله‌ی جنگی که بعد از پرتاب، منفجر می‌شود



هوش کلامی

طنین: آواز، صدا



عار: عیب و ننگ، باعث سرافکندگی

عارف: دانا، شناسنده

عجب: شگفت‌آور، عجیب

عجز: ارجمندی

عزل کردن: از شغل برکنار کردن

عزیز: ارجمند، گرمی، یکی از صفات خداوند

عزیمت: سفر کردن، رفتن، کوچیدن

عطار: عطر فروش، دارو فروش

عقیق: جهان آخرت، جهان پسین

عنب: انگور

عیال: زن و فرزندان

عیش: خوشی، خرمی، زندگی



غره: مغرور، فریفته شدن

غریب: ناآشنا، بیگانه و دور از وطن

غنیمت شمردن: سود بردن از چیزی، استفاده

کرده از چیزی

غیور: باغیرت، غیرتمند



فام: رنگ، پسوندی است برای رنگ، سبزم:

سبزرنگ

فراخنا: پهنا و گستردگی

فراست: هوشمندی، زیرکی باطنی

فراغ بال: آسایش خیال

فراغت: آسودگی

فرتوت: پیر، سالخورده

فرزانه: بسیار دانا، دانشمند

فروتن: افتاده، متواضع

فروزان: تابان، درخشان، درخشنده

فروغ: پرتو، روشنایی

سیر: تخت، اورنگ

سغله: پست

سُلاله: نسل، خلاصه‌ی هر چیز، برگزیده

سلیم: سالم، دارای قدرت تشخیص و داوری

درست

سیرت: خلق و خوی

سیم: نقره، پولی که از جنس نقره باشد

سیمگون: نقره‌گون، سپیدفام



شریف: ارزشمند، شرافتمند، عالی

شط: رود بزرگ که وارد دریا شود

شفاعت: خواهشگری، درخواست بخشش یا

کمک از کسی برای دیگری

شکيب: بردبار، صبور

شوریده: آشفته، پریشان حال

شوکت: شکوه، عظمت



صدر: آغاز، ابتدا

صرفاً: تنها، فقط

صلاح: نیکی، درستی، مصلحت

صله رحم: پیوند با خویشان، محبت به نزدیکان

صنع: آفرینش، احسان، ساختن و نیکی‌ی کردن

صورت نیستن: قابل تصوّر نبودن، به نظر نیامدن

صومعه: عبادتگاه، دیر، محل عبادت



طبیعت: خلق و خو، سرشت

طراز: دزد، راهزن

طریقت: راه و روش

طعن کردن: سرزنش کردن، عیب کسی را گفتن

طنز: نوعی نوشته است که به ظاهر خواننده را

می‌خنداند اما در پس تبسم به برخی از مسائل

فرهنگی و اجتماعی-سیاسی توجه می‌دهد.

خوض نمودن: ژرف‌اندیشی، به ژرفای چیزی

فکر کردن برای بهتر فهمیدن

خیره: بیهوده



داد: انصاف، عدل

داعیه: انگیزه، اشتیاق و آرزوی به‌دست آوردن چیزی

درم: سکه‌ی نقره، پول نقد، درهم

دستان: لقب زال پدر رستم، جهان پهلوان ایرانی است.

دف: یکی از آلات موسیقی دارای حلقه‌ای چوبی و

پوست نازک که با سر انگشتان نواخته می‌شود.

دفع شدن: دور شدن، رانده شدن

دیا: پارچه‌ی ابریشمی رنگین



راست رو: مخالف کج‌رو، درستکار، کسی که از راه

راست، خارج نمی‌شود

رحله کردن: سفر کردن، کوچ کردن

رخصت: اجازه، جواز

رزق: غذای روزانه، روزی

رستن: نجات یافتن، رها شدن

رعایا: رعیت، عموم مردم، مردم فرمانبردار

رق: توان، نیرو

رنجه: آزرده، غمگین



زار: رنجور، ضعیف

زنگار: زنگ فلزات و آئینه، در متن درسی در

مفهوم آلودگی کاربرد دارد

زهره: جرئت، شهامت

زی: به سوی، سوی



ستودن: ستایش کردن

فقیه: دانا، عالم مذهبی، دانشمند دینی

فُلان: اشاره به یک شخص و چیز نامعلوم و مبهم



قائل: معتقد

قافله: گروه مسافر، کاروان، همراهان، همسفران

قانع: خُرسند، کسی که از قسمت و بهره خود راضی است.

قحطی: خشکسالی، نایابی

قعر: گودی و ته چاه، عمق چیزی

ققنوس: پرنده‌ای افسانه‌ای که گویند در آتشی که

خود برمی‌افروزد، می‌سوزد و از درون خاکسترش

دوباره نوزادی متولد می‌شود. به همین سبب این

پرنده را رمز جاودانگی و فداکاری می‌دانند.

قناعت: خرسند بودن به مقدار کم، خشنود بودن

از آنچه که روزی انسان است

قندیل: مشعلی که از سقف آویزان کنند؛

چراغ‌آویز، چراغ‌دان

قوس قزح: رنگین‌کمان



کج رفتار: کسی که رفتاری نادرست دارد

کمند: طناب، بند، رشته‌ای ضخیم و بلند که برای

به دام انداختن انسان یا حیوان به کار می‌رود

کِنام: محل زندگی حیوانات وحشی

کنعان: نام قدیم سرزمین فلسطین که حضرت

یوسف (ع) اهل آنجا بود.

کِهان: چ که، کوچک و خرد



گذاشتن: نهادن، رها کردن

گرانمایه: باارزش، گرامی

گردون: آسمان، فلک

گویس: گونه‌ی خاصی از یک زبان، گفتار



لاف‌زدن: ادعای زیاده از حد

لطیف: نیکو، پاکیزه

لوح: وسیله‌ای شبیه تخته که شاگردان در قدیم

روی آن می‌نوشتند؛ لوحه



مایه‌ور: پرمایه، سرشار، ارجمند

مُبصر: با بصیرت، فهماننده

مبهوت: شگفت‌زده، حیران، متحیر

متاع: کالای باارزش، چیز گران‌بها

مِتانت: سنگینی در رفتار، وقار و استواری

مقاعدسُدن: پذیرفتن، قبول کردن

مَتَقَدِّم: دارای تقدّم، پیشین

مَتَوَقِّع: دارای روحیه‌ی زیاده‌خواهی، پرتوقع

مَتَهَم: کسی که کار بدی به او نسبت داده شود،

تهمت زده شده

مَحاورات: چ محاوره، گفت‌وگوها، گفتارها

مَحْبَس: زندان

مَحْضَر: جای حضور، درگاه

مَحْفُوظ: حفظ‌شده، نگاه‌داری‌شده

مداخلت: داخل شدن در کاری، دخالت کردن

مَدَهوش: سرگشته، سرگردان

مُراد: مقصود، خواست و آرزو

مَساعی: چ مسعی، کوشش‌ها، سعی‌ها

مُسَخَّر: رام و مطیع

مُسَقَّت: سختی، دشواری

مصائب: چ مصیبت، بلاها و سختی‌های بزرگ

مصاحبت: هم‌صحبتی، هم‌نشینی، دوستی

مَصْلَحَت: خیراندیشی، نیک‌خواهی

مَظْهَر: نشانه، جلوه‌گاه

مَعارج: چ معراج، نردبان‌ها، آنچه به‌وسیله‌ی آن

بالا می‌روند.

معاصی: گناهان، چ معصیت

مَعْرِفَت: شناخت، علم

مَعِيشَت: زندگانی، آنچه به‌وسیله‌ آن، زندگی را

پیش می‌برند

مغموم: غمگین، اندوهگین

مُغِيلان: گیاه خاردار که میوه‌ای شبیه باقلا دارد.

این کلمه در اصل «ام‌غیلان» بوده است، به‌معنی

مادر غولان و دیوها؛ چون در قدیم فکر می‌کردند

که غول‌ها و دیوهای بیابانی زیر بوته‌ها پنهان

می‌شوند و مسافران و اهل کاروان را گمراه می‌کنند.

مُفَتِّت: شیفته و فریفته

مَقَر: قرارگاه، جای قرار و آرام

مُقَرَّب: نزدیک‌شده، کسی که قرب و منزلت پیدا

کرده باشد.

مَلالِ انگیز: خسته‌کننده، موجب رنجش

مُلَحَّق: پیوسته‌شده، کسی یا چیزی که به

دیگری پیوسته و متصل شده باشد.

مُلک: پادشاهی، فرمانروایی

مُنَاطَرَه: بحث و گفت‌وگو برای شکست دادن

طرف مقابل، گفت‌وگوی رویارو برای غلبه بر

دیگری و اثبات سخن خود

مُنْتَهی: آخر، پایان

مُنَجّی: نجات‌بخش

مُنزَوی: گوشه‌نشین، آن‌که از مردم کناره می‌گیرد.

مُنْظَر: جای نگریستن، چشم‌انداز

مِهان: چ مه، بزرگ‌تر

مِهتَر: بزرگ رئیس

مِهَر: خورشید، محبّت

مواجه: روبه‌رو، رویاروی

موسم: هنگام، زمان

موهبت: بخشش، دهش، چ مواهب

میان: کمر، میان بستن: آماده شدن برای کاری

می‌کشان: باده‌نوشان، می‌خواران؛ در سروده‌ی

امام خمینی (ره) منظور از آن، عارفان و عاشقان

حضرت ولی‌عصر (عج) است.

میخ: ابر، سحاب



- نار:** آتش، نار مقیم: آتش همیشگی و پایدار
- ناهید:** ستاره زهره
- نباتات:** چ نبات، گیاهان
- نفس:** حقیقت هر چیز
- نقد:** بررسی کردن و آشکار ساختن خوبی‌ها و زشتی‌های چیزی



- واپسین:** آخرین
- وارهیدن:** آزاد شدن، رها شدن
- واقف:** آگاه، باخبر
- وجه:** صورت، شیوه، قصد
- ورد:** ذکر و دعای زیر لب، دعایی که آهسته بر لب جاری شود.
- وصایا:** چ وصیت، اندرزها، پندها
- وقفه:** توقف، ایست



- هان:** کلمه‌ای که هنگام آگاه ساختن یا تأکید و هشدار به کار می‌رود؛ آگاه باش
- هجو:** سرزنش کردن به وسیله شعر، نکوهش
- هجی کردن:** جداگانه تلفظ کردن و مشخص کردن حروف و صداها را یک واژه
- هزار:** بلب
- همانا:** بی‌گمان، یقیناً
- هوا:** میل، آرزو
- هورا:** صدای بلند و پیوسته برای شادی و تحسین
- هیا هو:** غوغا، جار و جنجال، سروصدا، آشوب